

ملاحظات بر کتاب

جریان شناسی فرهنگی

بعد از انقلاب اسلامی ایران

احمد رهدار

مقدمه

کتاب جریان شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران در شهریور ۱۳۷۹ از سوی معاونت فرهنگی - اجتماعی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخيص مصلحت نظام به دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی پیشنهاد شد و پس از تصویب، مرکز جهاد دانشگاهی به عنوان مجری طرح و مهندس سیدمصطفی میرسلیم به عنوان ناظر طرح تعیین می شود. کتاب مذکور را انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز) چاپ و منتشر کرد.

چون این کتاب در زمره معدود کتاب هایی است که به بحث جریان شناسی فرهنگی پس از انقلاب اسلامی پرداخته است، مورد تقدیر و سپاس است. نوع کسانی که به مباحث جریان شناسی معاصر می پردازند، از ورود به ساحت هایی که بازیگران آن ساحت ها هنوز زنده اند و هرگونه قضاوت درباره آنها پیامدهای خاص خود را به وجود می آورد، ابا می کنند. با این حساب تحقیق آقای میرسلیم و همکاران محقق وی را قدر بایست دانست و مغتنم شمرد که پذیرفته است درباره کسانی صحبت به میان آورد که بسیاری از آنها بالفعل از صاحب منصبان و مسئولان می باشند.

با وجود همه زحماتی که نویسندگان محترم تحمل کرده اند، این کتاب همچون هر کتاب دیگری که راه نرفته را باز می کند، دارای ابهامات و اشکالات فراوانی است. این نوشتار در صدد است به برخی از مهم ترین آنها اشاره کند.^۱

اشکالات ساختاری

نویسندگان محترم کتاب جریانات فرهنگی پس از انقلاب اسلامی را در چهار دسته عرف گرای، بومی گرای، سنت گرای و دین گرای تقسیم کرده اند [ص ۳۶]. این تقسیم بندی از جهات متعددی ناقص و بلکه اشتباه می باشد:

۱. مقسم این تقسیم به روشنی مشخص نیست که چه چیزی و از چه جهانی به این دسته های چهارگانه تقسیم شده است. نمی توان به طور مبهم و کلی گفت اعداد به چند دسته تقسیم می شوند: اعداد اول، اعداد زوج، اعداد مثبت و اعداد سه رقمی. اول بودن، زوج بودن، مثبت بودن و سه رقمی بودن به درستی می توانند نعت و صفت اعداد قرار بگیرند، اما صحیح بودن، منفی بودن، مجذور بودن، چهار رقمی بودن و ... نیز می توانند صفات این اعداد شمرده شوند. باید ملاک داد و مشخص کرد که از چه زاویه و از چه حیثی اعداد به چنین جدولی تقسیم می شوند. در خصوص جدول کتاب نیز همین مطلب

۱. در خور ذکر است کتاب مذکور به تاریخ ۱۳۸۵/۴/۳۰ در اتاق کنفرانس «مؤسسه ولاء» قم از جانب گروه تحقیقاتی - مطالعاتی «فتوح» بررسی و نقد شده است که در نگارش این نوشته از برخی از نقدهای مطروح در آن جلسه به ویژه گفته های آقایان حسین وظیفه عالی، مصطفی سیاسی، محمد حسینی، علی رضا شفا، محمدحسین ساهی و سرکار خانم بهادر بیگی استفاده شده است.

میان جریان‌ها صورت گیرد که کاملاً متفاوت از واقعیت تاریخی جریان‌های فرهنگی می‌باشد.

۵. در این تقسیم، مشاهدات کم دسته‌بندی شده‌اند و به همین علت نمی‌توانند همه آنچه را که حتی خود نویسندگان بدانها در متن کتاب اشاره کرده‌اند، پوشش دهند. از این رو بایسته بود که نویسندگان محترم یا از بالا (مقسم‌ها) یا از پایین (تقسیم‌ها) تقسیم خود را ادامه می‌دادند تا جاهایی که می‌توانستند همه موارد فرهنگی را به شفافیتی در دل آن بگنجانند. شاید یکی از علت‌هایی که بسیاری از جریانات فرهنگی از دید نویسندگان محترم مغفول واقع شده‌اند، همین مجمل بودن تقسیم بوده است که خود باعث شلوغ شدن متن شده است.

اشکالات روشی

۱. به نظر می‌رسد نویسندگان محترم کتاب به هنگام نگارش آن از عنوان اصلی طرح خود غفلت کرده و تحت شرایط زمانه - که مقارن با دولت دوم خرداد بوده و در آن توسعه سیاسی اولویت داشته است - به شکلی کاملاً واضح و روشن و در عین حال غیر منطقی به درون جریان‌های سیاسی لغزیده‌اند. به همین علت بیشتر به جریان‌هایی پرداخته‌اند که دارای ارگان مطبوعاتی بوده‌اند. این امر باعث شده نقطه عطف‌هایی که نویسندگان به عنوان سرفصل‌های فرهنگی کتاب خود در نظر گرفته‌اند، سیاسی باشند، برای مثال اگر نویسندگان محترم به رویکرد فرهنگی خود در جریان‌شناسی فرهنگی پایبند بودند، حلی القاعده بایست سرفصل‌های مهم کتاب آنها عناوینی چون انقلاب فرهنگی، شروع جنگ، پایان جنگ، رحلت حضرت امام (ره)، شکل‌گیری حلقه کیان، روی کار آمدن روزنامه‌های زنجیره‌ای، ظهور ناشران جدید و فعال و دارای رویکرد جدید (از جمله: طرح نو، گام نو، مرکز، نقش و نگار، فرزانه روز،

صادق است. نویسندگان محترم بدون ارائه هرگونه ملاک، جهت و حتی بیان رویکردشان عناوین چهارگانه فوق را به صورت تقسیم یکدیگر ذکر کرده‌اند.

۲. در تقسیم مذکور برخی مؤلفه‌های کلیدی، مهم و کلان که حاوی مفاهیم فرهنگی‌اند، مورد غفلت قرار گرفته است، به گونه‌ای که یا اساساً بدانها اشاره نشده یا کاملاً در حاشیه و سایه بیان شده‌اند، از جمله غرب، دفاع مقدس، مهدویت... به حتم اگر عنصر غرب یا دفاع مقدس یا مهدویت در مقسم تقسیم مذکور قرار گرفت (بدین معنا که جریان‌های فرهنگی را از حیث قرب و بُعد یا نوع نگاه‌شان به غرب، دفاع مقدس و مهدویت ارزیابی و تحلیل می‌کرد یا در متن تقسیم مذکور مورد توجه آکید واقع می‌شد، نتایج و حتی سیر بحث نویسندگان محترم تغییر جدی می‌یافت.

۳. تقسیم مذکور نشان می‌دهد نویسندگان محترم در تحلیلی که بسیار ساده‌انگارانه می‌نماید، بر این باور بوده‌اند که جریان‌های فرهنگی متعدد و متکثر در یک کشور از جمله ایران عصر انقلاب اسلامی را که بنا به ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی جریان‌های فرهنگی آن منطقی‌اً باید پیچیده باشد، می‌توان با یک تقسیم‌بندی تبیین و ترسیم کرد. به نظر می‌رسد راه بهتر و دقیق‌تر این باشد که جریان‌های فرهنگی، چنددفعه و هر دفعه از زوایای مختلف و با مقسم‌های متفاوت دسته‌بندی شوند. بسیاری از پدیده‌های فرهنگی چند وجهی‌اند و نمی‌توان به سادگی آنها را در یک حیث خلاصه کرد. می‌توان از پدیده‌های فرهنگی ای نام برد که در عین عرفی بودن قدسی و دینی نیز باشند^۲ (البته با دو رویکرد متفاوت)، همچنان که می‌توان پدیده‌های فرهنگی را نام برد که در عین واقع‌گرا بودن آرمان‌گرایانه نیز باشد. پرواضح است قرائت پدیده‌های فرهنگی تنها از یک حیث تقلیل و تنزیلی از ماهیت آن پدیده است و راه را برای فهم حقیقی ماهیت و جایگاه آن پدیده سخت دشوار می‌کند.

۴. فقدان اولویت‌بندی و رتبه‌بندی سهم جریان‌ها و افراد در فرهنگ پس از انقلاب، یکی دیگر از ضعف‌های جدی این کتاب است. پرداختن به برخی جریان‌های فرعی و خرد - به ویژه در عرض و کنار جریان‌های محوری و حتی بدون معرفی معیار و ملاکی برای تمایز میان جریان‌های محوری و فرعی - امکان پی‌گیری خط محوری فرهنگی را از مخاطب و خواننده سلب می‌کند. این امر باعث می‌شود توزیع حساسیت به طور مساوی

۲. اساساً خروج از حریم قدسی و ورود به حریم عرفی و بالعکس کاملاً شدنی است تا جایی که هیچ چیز ذاتاً مصون از قدسی شدن نیست، از سنگ و چوب و پارچه گرفته تا اعمال و اندیشه‌ها. هم سبیل‌ها و مناسک آیین‌های دین مستیز قابلیت قدسی شدن را دارند و هم عقلانی‌ترین معرفت‌های بشری. برای رومی‌ها صلیب یک ابزار مفید محسوب می‌شد، اما همین تکه چوب پس از بردار کردن مسیح به مقدس‌ترین سبیل‌ها بدل شد، [از سوی دیگر] اله خرد نزد ژاکوبین‌ها به صورت نمادی نیمه‌مذهبی درآمد. سعید حجازین، از مشاهد قدسی‌ها شاهد بلذای، ص ۷۳ (چاپ دوم، طرح نو، تهران، ۱۳۸۰).

نی، ققنوس و ...) و ... می بود. اما نویسندگان محترم مثلاً دههٔ اخیر را با سرفصل «دوم خرداد» - چیزی که در آن بیش از هر امر دیگر، سیاست و امور سیاسی پررنگ است تا فرهنگ و امور فرهنگی - کدگذاری کرده‌اند (فصل پنجم، ص ۴۱۳) یا مثلاً به هنگام توضیح این مطلب که «مطهری ... نیمه شب چهارشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ پس از آغاز نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی، دستگیر و بعد از اندکی در ۲۶ تیر همان سال آزاد شده است»، بلافاصله در پارو قی آورده می‌شود که «او از بدو تحصیلات خود در قم به همراه هم مباحثه نزدیکش حسین علی منتظری با دل بستگی خاصی در درس‌های امام شرکت می‌جست». این مطلب کاملاً نشان می‌دهد که نویسندگان محترم کتاب به دنبال مطرح کردن چه اشخاص و چه فکری‌هایی بوده‌اند. آیا به راستی شهید مطهری فقط با شخص نامبرده هم مباحث بوده و فقط به همراه وی به درس حضرت امام حاضر می‌شده است؟ ذکر این مطالب به معنای امکان تفکیک مطلق میان پدیده‌های فرهنگی و سیاسی نمی‌باشد، بلکه این پدیده‌ها از جوانب مختلف در هم تنیده‌اند. نویسندگان محترم برای اینکه گرفتار این گونه محظورات نشوند، بهتر بود ابتدا لایه‌های متفاوت جریان‌های فرهنگی را شناسایی و از هم تفکیک می‌کردند (مثلاً لایه فلسفی فرهنگ، لایه سیاسی فرهنگ، لایه علمی فرهنگ و ...) و سپس جریان‌ها، افراد و مصادیق هر لایه را به طور مجزا و مستقل برمی‌رسیدند.

۲. گویا رویکرد نویسندگان محترم به امور فرهنگی از پایگاه جریان‌های سیاسی بوده است، به عبارت دیگر نویسندگان محترم امور فرهنگی را در متن امور سیاسی جستجو کرده‌اند؛ این امر باعث شده اولویت و ضریب حساسیت جریان‌های فرهنگی تابع متغیری از اولویت و ضریب حساسیت جریان‌های سیاسی شود، مهم‌تر این که باعث بسیاری از جریان‌های فرهنگی که اساساً صبغه فرهنگی دارند یا کمتر با جریان‌های سیاسی گره خورده‌اند، اساساً مورد مطالعه و تحقیق‌شان قرار نگیرد، برای مثال برخی جریان‌های فرهنگی مرتبط با حوزه علمیه که در کتاب مذکور به آنها توجهی نشده است، این جریان عبارت‌اند از:

الف) موج حفظ قرآن - که از دو دهه قبل در کشور ما راه افتاده و باعث تأسیس دارالقرآن‌های متعدد شده است و تاکنون منجر به تربیت و پرورش صدها حافظ کل قرآن در میان نوجوانان

عمدتاً زیر پانزده سال شده است - یکی از مهم‌ترین جریانات فرهنگی است که در جریان شناسی فرهنگی پس از انقلاب اسلامی نمی‌توان آن را نادیده گرفت، همچنان که نمی‌توان از صدها جلسهٔ تلویزیونی تفسیر قرآن آقای قرائتی - که کم‌ترین اشاره در کتاب مذکور بدان نشده است - چشم پوشید.

ب) جریان هیأت‌های مذهبی حداقل در دو دهه اخیر انقلاب اسلامی بسیار پر فعالیت و دارای آثار و نتایج فرهنگی پرریاری بوده و حتی موجب شکل‌گیری ادبیات فرهنگی خاصی به ویژه در حوزه نظم و نثر مداحی شده و تغییر سبک‌های شعری مداحی و ظهور شاعران مذهبی چون مرحوم آقاسی و جایچی (حسان) را در پی داشته است.

پ) مسجد مقدس جمکران، مؤسسه فرهنگی موعود، مؤسسه فرهنگی انتظار و ... نشریاتی چون موعود، موعود جوان، انتظار، خورشید مکه و کنگره‌هایی دربارهٔ مهدویت در انتشار فرهنگ مهدویت و انتظار در جامعه بسیار مؤثر بوده‌اند. تلاش این مؤسسات و نشریات باعث شده در سال‌های اخیر مسجد مقدس جمکران در زمرهٔ یکی از مهم‌ترین مراکز دینی - فرهنگی کشور ما قرار گیرد، به گونه‌ای که هر هفته در شب‌های چهارشنبه - به ویژه در ایام تابستان - و نیز در ایام خاص از جمله نیمه شعبان، پانزده خرداد و ... بیشترین سهم زائر را حتی نسبت به حرم امام رضا (ع) داشته باشد.

ت) جامعه و عاقل کشور در ایجاد یک فرهنگ دینی خاص در جامعه بسیار مؤثر بوده است. مجموعه سخنرانی‌های آیات عظام حائری شیرازی، مجتهدی و ... و نیز سخنرانی‌های حجج اسلام پناهیان، صدیقی، دانشمند، راشد یزدی، حسینی (اخلاق در خانواده)، فاطمی نیا، قرائتی، انصاریان و ... ادبیات و فضای فرهنگی ویژه‌ای را ایجاد کرده است که نوعاً به طور مستقیم با جریان‌های سیاسی در ارتباط نبوده‌اند و به همین هم از نظر نویسندگان محترم مغفول واقع شده است.

ث) فرهنگستان علوم اسلامی در قم یکی از مؤسسات فکری - فرهنگی است که به رغم امکانات و نیروی انسانی اندک با دو دهه تلاش فکری - پژوهشی توانسته است ده‌ها جلد کتاب و جزوه که ادعا می‌شود مبتنی بر نوعی فلسفه تأسیسی و جدیدی به نام «فلسفه نظام ولایت» است که از قدر متیقن‌های دینی استنباط شده است، به تراث فکری جامعه ما بیفزاید. این مرکز علمی در عرصه فرهنگی با واژگان تأسیسی زیاد و مهمی حاضر شده و

سوج عظیمی را به ویژه در مراکز علمی و در میان طلاب و دانشجویان ایجاد کرده است.

ج) جریان موسوعه نویسی دینی که از ابتدای انقلاب ابتدا به صورت فردی و سپس به صورت کار تشکیلاتی و مؤسساتی پی گیری شده، تلاش خجسته و میمونی بوده که در گسترش فرهنگی دینی به مراتب از بسیاری از دیگر فعالیت های فرهنگی مؤثرتر بوده است. ثمره این جریان فراهم شدن مجموعه نفیسی از موسوعه های فقهی (موسوعه فقه شیعه و موسوعه فقه اهل سنت) و روایی (موسوعه امام علی، موسوعه امام حسین، موسوعه امام رضا، موسوعه امام مهدی، مسند امام علی، مسند فاطمه، مسند الباقر، مسند الصادق، مسند الرضا علیهم السلام و...) شده است که در کتابخانه های عمومی و اختصاصی در اختیار محققین علوم آل احمد (ص) قرار گرفته است.

چ) جریان تخصص گرای دینی را که از دو دهه قبل در حوزه های علمیه صورت گرفته، بایست یک جهش فرهنگی نامید. بر اساس نظام آموزشی قبلی حوزه های علمیه همه طلاب دینی بایست یک سیر خطی آموزشی را طی می کردند و قابلیت های بیرون از خط آموزشی تماماً مبتنی بر علائق مطالعاتی فردی حاصل می شد. پرسش ها، نیازها و انتظارات جدید دینی جامعه، متولیان حوزه های علمیه را بر آن داشت تا مراکز تخصصی و غیرمتداخل و معطوف به اهداف خاص، متمایز و در عین حال متناسب با نیازهای دینی جامعه و حتی حکومت دینی تأسیس کنند. ثمره این تلاش خجسته تأسیس مراکز تخصصی تبلیغ، تفسیر، کلام، مذاهب اسلامی، ادیان، مهدویت و... شده است که در تخصصی کردن فرهنگی علمی دینی تأثیر ویژه ای داشته است.

ح) جریان مؤسسه امام خمینی در قم - حداقل از اوایل دهه هفتاد شمسی - یکی از جریانات تأثیر گذار بر حوزه فرهنگی اسلامی می باشد. نویسندگان محترم ابتدا این جریان را به شخص آیه الله مصباح یزدی و سپس وی را به سخنرانی های پیش از خطبه های نماز جمعه شان در تهران تقلیل داده اند. هر چند در رأس این جریان آیه الله مصباح یزدی قرار دارد، اما این امر بدین معنا نیست که تمام جریان را بتوان با توضیحی درباره شخص ایشان و اندیشه های وی معرفی کرد. این جریان بالغ بر چند هزار دانش پژوه در ۱۴ رشته علوم انسانی تربیت کرده که بسیاری از اینها با کسب مدرک دکترا و به دنبال آن تحصیل مناصب فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به همراه تألیف و نشر کتاب های متعدد، شرکت در میزگردهای علمی در دانشگاه ها و صداوسیما و... موفق به راه اندازی موجی از نگرش فکری - فرهنگی خاص شده اند که به رغم ارتباط آن با نقطه کانونی خود

یعنی اندیشه های آیه الله مصباح یزدی دارای طیفی از دیدگاه هایی اند که اگر چه به حد تضاد نمی رسند، اما حداقل متفاوت اند.

به نظر می رسد نویسندگان محترم به دلیل دور بودن از فضای دینی به معنای خاص اساساً به جریان ها و مؤسسات فرهنگی دینی اساساً اشاره نکرده یا حداقل آنها را در حاشیه جریان فرهنگی کشور دیده اند، بلکه می توان ادعا کرد نویسندگان محترم علاوه بر جریان های فرهنگی حوزوی، برخی دیگر از جریان های فرهنگی دینی و غیر حوزوی را - که از قضا در عرصه فرهنگ کشور به صورت گسترده، فعال و مؤثر عمل کرده است - نیز مورد غفلت قرار داده اند. نمونه برجسته این گونه جریان ها دو جریان فرادیدیان و جریان شهید آوینی است. بر آشنایان به عرصه فرهنگ پوشیده نیست که از همان ابتدای انقلاب تاکنون یکی از جریان های مهمی که در نهادینه کردن فرهنگ ضد غرب در عرصه فرهنگی کشور ما مؤثر بوده است، جریانی است که معروف به نحله فرادیدیان اند که چهره شاخص آنها دکتر رضا داوری ارکانی می باشد که به نظر می رسد به رغم اینکه شاگرد مرحوم سیداحمد فردید بوده، از افق فکری وی فراتر اندیشیده و از نظرگاه غربی اندیشه وی فاصله گرفته و هر چه بیشتر بومی تر شده است. در کنار این نحله، جریان شهید آوینی نیز اگر چه دیرتر، اما همسو و گسترده تر (اگر چه نه لزوماً عمیق تر) از آن به نقد تفکر غرب پرداخته است. تعداد درخور ملاحظه ای از طلاب و دانشجویان جوان با مطالعه مکرر کتاب های این دو جریان - به ویژه کتاب های دکتر داوری، مرحوم دکتر مددپور و شهید آوینی - به نوعی خودآگاهی فرهنگی رسیده و در برابر جبهه فرهنگی منتسب به غرب صف آرای کرده اند.

۳. نویسندگان محترم از نقش فرهنگی طیف وسیعی از جامعه کشور ما یعنی نقش زنان غفلت کرده اند. کتاب به گونه ای نوشته شده است که خواننده آن گمان می کند که انگار جامعه ایرانی از اساس یک جامعه کاملاً مردانه و بدون زن است. شاید چنین رویکردی به مسائل فرهنگی نتیجه مستقیم این مسئله باشد که نویسندگان محترم کتاب مسائل فرهنگی را در دل مسائل سیاسی پی گرفته اند. از آنجا که نوعاً در جامعه ایرانی زنان - اگر چه در سطوح میانی و پایین سیاست جامعه به طور گسترده حضور دارند - در سطوح بالای سیاسی از جمله در پست های وزارت، استانداری، نمایندگی مجلس، دبیرکلی احزاب سیاسی و... کم تر حضور دارند، این رویکرد به مسائل فرهنگی باعث شده تا کمتر از آنان ردپایی دیده شود.

۴. با اندک تأمل و بلکه حتی ورق زدن کتاب مذکور به روشنی درمی یابیم که نویسندگان محترم در مقام گزارش جریان ها دست

به گزینشی غیر کارشناسانه زده اند و در این گزینش ها دو شیوه غیر علمی و حتی غیر منصفانه به کار گرفته اند: نخست اینکه گزارش و توصیف برخی افراد، مؤسسات و نشریات به صورت تفصیلی و برخی دیگر که به همان اندازه - و یا بیشتر از آنها - مهم و حساس می باشند، به صورت اجمالی صورت گرفته است^۳ و دوم اینکه گزیده یا گزیده هایی از چند صد مقاله یک نشریه به گونه ای انتخاب شده اند که توان توضیح و معرفی خط فکری حاکم بر آن نشریه را ندارند یا اینکه مطلبی در نقد یک دیدگاه سکولار بیان شده است که ضعیف است و توان نقد آن نظریه را ندارد. این در حالی است که مطالب قوی و استدلال های درخور دفاع دیگری در نقد نظریه مذکور وجود دارد.

الف) در مورد شیوه نخست به عنوان مثال می توان به دو مورد مجله دنیای سخن و مجله حوزه اشاره کرد. نویسندگان محترم در مقام ذکر نویسندگان این دو مجله به ۴۸ اسم از نویسندگان مجله دنیای سخن [ص ۲۵۴] و ده اسم از نویسندگان مجله حوزه [ص ۲۵۸] اشاره می کنند. این کار در خصوص برخی دیگر از نشریات از جمله هفته نامه «راه نو» به شکل افراطی تر صورت گرفته، به گونه ای که در توضیح آن به تعداد ۶۷ اسم از نویسندگان و ۱۸ اسم از مصاحبه شوندگان [ص ۴۴۰ - ۴۴۱] در این نشریه اشاره شده است. همچنین می توان به مقایسه دو مجله «آدینه» و «نور علم» که به ترتیب مجلاتی متعلق به «گستره عرفی و فرامذهبی» و معتقد به «حاکمیت فقهی و مکتبی» معرفی می شوند، اشاره کرد که توضیح محتوایی مجله نخست در چهار صفحه [ص ۳۷۱ - ۳۷۴] و مجله دوم در دو صفحه [ص ۲۶۸ - ۲۶۹] صورت گرفته است. یا می توان به بررسی نامتساوی اندیشه های مخالف هم اشاره کرد، به گونه ای که در کتاب مذکور نسبت اندیشه های بررسی شده از جناح اپوزیسیون نظام اسلامی نسبت به اندیشه های مدافعان نظام به مراتب بیشتر است، برای مثال از میان کسانی که در جناح مخالف نظام اسلامی هستند، اندیشه های بنی صدر، شبستری، سروش، مهاجرانی، چنگیز پهلوان، عبدی، حجازیان، گنجی، کدیور، منتظری، نوری، حجتی کرمانی، پرهام و... و از میان کسانی که در جناح مدافعان نظام هستند، تنها اندیشه های شهید مطهری، آیات عظام طالقانی، بهشتی و مصباح یزدی و نیز محمدجواد لاریجانی در فهرست مطالب کتاب آمده است و این مقدار به روشنی مشخص می کند که دیدگاه های چه کسانی بیش تر مطرح و بررسی شده است.

ب) در مورد شیوه دوم نیز به عنوان مثال می توان به بیانیه «دفتر مرکزی نمایندگان رهبری در دانشگاه ها» که به مناسبت

سالروز وحدت حوزه و دانشگاه در ۲۷/۹/۷۰ در نقد نظریه «قبض و بسط تئوریک شریعت» سروش صادر شده، اشاره کرد که در آن است «ترویج افکاری را که می کوشند دین را تابعی از متغیر دیگر دانش های بشری معرفی کنند، خطرناک و به معنای نفی حکومت دینی و اسلامی می دانیم» [ص ۳۹۳]. با این کار نویسندگان محترم شبهه نسبتاً قوی «تغذیه پذیری معارف دینی از معارف بشری» را مطرح کرده اند، بی آنکه پاسخی درخور برای آن آورده باشند، این در حالی است که پاسخ های علمی و منطقی قوی و درخور دفاعی به این شبهه داده شده که بدان ها اشاره نشده است یا می توان به گزارش نویسندگان محترم از دیدگاه نشریه معرفت در خصوص نظریه «لزوم انضباط منتشرعانه در فرهنگ» اشاره کرد که در آن به استعمال نکردن کلمه مرسی و شوخی کردن و... تأکید شده است. [ص ۳۱۱].

۵. در روایتی از حضرت علی (ع) آمده است: «اذا از دحم الجواب، نفی الصواب» یعنی وقتی جواب ها متراکم و زیاد شد، اصل جواب گم می شود. این بدین معناست که در تبیین، توضیح و تشریح یک مطلب نباید آن قدر به حواشی پرداخت که از اصل و هسته آن دور شد. پرداختن به برخی از جریان های خرد، مطبوعات غیر تأثیرگذار، افراد غیر مهم و حتی مباحث غیر ضرور - که در جای جای کتاب مذکور مشاهده می شود - جدای از اینکه وزانت علمی کتاب را مورد قرار می دهد، کتاب را به انبار و کشکولی از اطلاعاتی درباره جریان ها، افراد و حتی مفاهیم تبدیل کرده^۴ و یافتن پاسخ را برای پرسشگران صعب و مشکل نموده است. ادوارد سعید در مقدمه کتاب شرق شناسی خود به اشاره می نویسد که برخی امور را ابتدا باید ساده کرد تا فهمید و من برای فهمیدن شرق شناسی اگر چنین نمی کردم، آن را نمی فهمیدم. به نظر می رسد نویسندگان محترم باید به لحاظ روشی چنین روشی را به کار می گرفتند، چه یکی از خصوصیات نظریه علمی سادگی آن است، اما آنها نه تنها چنین نکرده اند، بلکه گویی اینکه هر فعالیت فرهنگی که مشاهده کرده اند، به تبیین آن پرداخته اند. این امر باعث شده کتاب به کشکولی از فعالیت های پراکنده و نه جریان های فرهنگی (جریان هایی دارای

۳. برای مثال توصیف افکار و اندیشه های شخص بنی صدر [ص ۱۱۵ - ۱۳۱] به تنهایی حجمی بیش از سه برابر توصیف افکار و اندیشه های جامعه روحانیت مبارز [صص ۱۳۶ - ۱۴۱] و یک و نیم برابر توصیف افکار و اندیشه های حزب جمهوری اسلامی [صص ۱۴۱ - ۱۵۰] را به خود اختصاص داده است.

۴. از این رو، شاید بهتر بود نویسندگان محترم به جای جریان شناسی، واژه اصطلاح شناسی را در عنوان کتاب به کار می بردند!

تاریخی - فرهنگی مشبث می باشد. این امر باعث می شود در بسیاری موارد مخاطب و خواننده ناآگاه تلاش کند معنایی جدید که نوعاً متفاوت از معنای اصلی آن در فرهنگ رقیب می باشد، برای آن دست و پا کند. البته این معضل در همه متون ترجمه ای وجود دارد، اما ترجمه کنندگان نیک واقف اند که برخی واژه های مهم را نمی توان ترجمه کرد، چرا که معادل های ترجمه ای در موارد معتناهی نمی توانند به تمامه محمل بار معنایی واژه اصل باشند، از باب مثال واژه «آزادی» نمی تواند همزمان برگردان واژه های *Liberty* انگلیسی و «حریت» عربی باشد، زیرا واژه حریت به راحتی با مفهوم عبودیت الهی قابل جمع است و در تفکر دینی حتی می توان گفت که هر کسی که عبودت است، حرتر است. این در حالی است که هرگز نمی توان واژه *Liberty* را با مفهوم عبودیت الهی گره زد، چه اساساً آزادی در مفهوم لیبرالیستی آن یعنی هر اتوریته ای بیرون از خود انسان حتی اتوریته دین، خدا و وحی.^۵

این مشکل را از زاویه دیگری نیز بدین صورت می توان مطرح کرد که دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم، دنیای ارتباطات با خصوصیات پیوستگی و ارگانیک بودن می باشد. در چنین دنیایی هر چیزی به هر چیز دیگر ممکن است مرتبط باشد، به عبارت دیگر اتفافی به ظاهر نه چندان مهم در دورترین نقطه کره زمین ممکن است - هر چند کم - در وقایع پیرامونی ما تاثیر گذار باشد. در چنین شرایطی برگرداندن واژگان فرهنگی غربی - حداقل واژگان کلیدی آن - به معادل های کاملاً بومی به قطع آن اتصال و ارتباط محتمل میان وقایع اتفافی افتاده در دو فرهنگ اسلامی - ایرانی و غربی خواهد انجامید و ما را در تحلیل واقعی و حقیقی مسائل پیرامون مان ناکام می گذارد تا جایی که می توان با نگاهی بدبینانه به ترجمه آگاهانه کلیدواژه های فرهنگ غربی به معادل های بومی از آن به مافیای ترجمه نام برد که در صدد است تا محتوای فرهنگ غربی را در پوشش الفاظ و مفاهیم بومی سرپان دهد.

۲. نویسندگان محترم بی آنکه بخواهند، در میدانی بازی را شروع کرده اند که رقیب برای آنها پهن کرده است، از همین رو ناگزیر شده اند گاه فرهنگی ترین مفاهیم را در سیاسی ترین قالب

۵. یکی از نویسندگان معاصر در این خصوص می نویسد: امروزه انسان جدید انسانی است که در بیابان بی نهایی پرتاب شده و در آن جا باید خود را پیدا کند و با مسئولیت خود زندگی کند. برای انسان جدید اتوریته ها تماماً فرو ریخته اند. زوال و فتای تجربه تقدیری به این خاطر است که دیگر اتوریته ای وجود ندارد. در چنین وضعیتی است که انسان در هر زمینه ای خود باید انتخاب بکند و به تجربه و شناخت شخصی خود روی آورد. در گذشته کار آدمی تبعیت بود، تبعیت از اتوریته. «هدالکریم سروش و دیگران، سنت و سکولاریسم، ص ۲۱۶-۲۱۷، چاپ دوم، سروش، تهران، ۱۳۸۲».

تبار و خطوط تاریخی مشخص) تبدیل شود و خواننده آن به راحتی احساس کند که نویسندگان محترم در هر مقطع تاریخی نمونه هایی از مسائل فرهنگی را به شکل برش عرضی و بدون ملاک گزینش کرده و نقل نموده اند. این در حالی است که نمونه و گزینش بی ملاک هرگز نمی تواند مبین و معرف جریان باشد.

۶. نویسندگان محترم در موارد متعددی برای توضیح یک جریان یا یک شخصیت از روش تک منبعی استفاده کرده اند. این در حالی است که نوعاً نوشته هایی که درباره جریان ها و شخصیت های فرهنگی - که البته در این کتاب همواره نقش سیاسی آنها نیز در نظر گرفته شده است - نوشته می شود، جهت دار و دارای گرایش خاص است و در مقام تهیه گزارش نمی توان تنها یکی از نوشته ها (چه له و چه علیه) را لحاظ کرد، برای مثال می توان به گزارش نویسندگان محترم درباره مرحوم آیه الله طالقانی اشاره کرد که عمده ارجاعات آنها درباره وی تنها از کتاب «طالقانی در آینه گفتار و کردار» استفاده شده است. (ص ۱۱۲-۱۱۵).

کمترین انتظار از نویسندگان محترم می که ادعای جریان شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران را دارند، این است که «ادب فرهنگی» را در مقام نگارش کتاب رعایت می کردند. در تمام فرهنگ ها شخصیت ها کمتر فارغ از عناوین و القاب خاص خود خوانده می شوند، برای مثال نویسنده آمریکایی در یک کتاب فرهنگی نمی نویسد «بوش گفت»، بلکه می نویسد «ریس جمهور بوش گفت». حداقل در بدترین شرایط می نویسد «آقای بوش گفت». اما نویسندگان محترم کتاب شخصیت های فرهنگی - که بسیاری از آنها از مفاخر تاریخ ما می باشند - را به شیوه ای دور از آداب فرهنگی یاد کرده اند، مثلاً عباراتی شبیه «جوادی آملی می گوید»، «مصباح یزدی معتقد است»، «مطهری معتقد است» و ... بدون استفاده از پیشوندهایی چون آیت الله، استاد، شهید، آقای و ... حداقل برخلاف ادب فرهنگی ملی ما - تا چه رسد به فرهنگ دینی ما - می باشد.

اشکالات محتوایی

۱. در فضای دو قطبی فرهنگی، مثلاً فرهنگ غرب و فرهنگی ایرانی - اسلامی، ترجمه واژه ها و مهم تر از آن کلید واژه های یک قطب فرهنگی به زبان قطب دیگر خواننده و مخاطب را در فهم ماهیت آن واژه ها دچار مشکل می کند، برای نمونه ترجمه کلید واژه هایی چون سکولاریسم به عرفی گرایی، مدرنیسم به نوگرایی، پست مدرنیسم به پسانوگرایی و ... که در اصل مربوط به (و برخاسته از) فرهنگ غرب می باشند، القاء کننده این مطلب است که لابد برخاسته از متن فرهنگ خودی است و دارای بار

یا سستی ترین مفاهیم را در متجددترین شکل تبیین کنند.^۶ اساساً مدعای اصلی انقلاب اسلامی ایران شالوده شکنی آن در ساختارهای فرهنگی حاکم بر دنیای معاصر می باشد. با این حساب، آیا می توان تصور کرد ساختاری کاملاً جدید با مفاهیم و گزاره هایی کاملاً از قبل موجود (و دارای بار و جهت ارتكازی مشخص) ساخت به نظر می رسد و ازه هایی چون تجددخواهی، اصول گرا، راست، میانه، چپ، ملی گرا، عرف گرا، پسانوگرا، قوم گرا، بوم گرا را که از زمره کلیدواژه های جدول جریان های فرهنگی پس از انقلاب اند، رقیب - و کاملاً هم متناسب با پارادایم های فرهنگی و سیاسی آن - از پیش ساخته و پرداخته و معنا و تفسیر کرده است و نویسندگان محترم کتاب تنها در این میان توانسته اند برای این واژه ها از میان خیل جریان های فرهنگی مصداق یابی کنند، آن هم در کمال پابندی به حدود و ثغور تعاریفی که از قبل در خصوص مفاهیم مذکور ارائه شده است. آنها هم در کمال پابندی به حدود و ثغور تعاریفی که از قبل در خصوص مفاهیم مذکور ارائه شده است. آنها یا اساساً هیچ گونه تلاشی برای به کارگیری مفاهیمی درون پارادایمی برای توضیح جریانات مورد نظر نکرده اند یا در مواردی که به این مهم اقدام کرده اند، از واژه هایی استفاده کرده اند که بسیار با سطح ارتكاز عمومی فاصله دارد، مثلاً استفاده از واژه ای چون بهبودگرایی برای توضیح ایده های فرهنگی کسانی چون شهید مطهری، آیه الله طالقانی و ابوالحسن بنی صدر بسیار غریب می نماید. اساساً یکی از مظاهر - و بلکه از مهم ترین مظاهر - تهاجم فرهنگی غرب، تعمیم یافتن و شام شدن مفاهیم غربی است، به گونه ای که در برخی موارد ناگزیر شده ایم با آن مفاهیم فکر کنیم، با آن مفاهیم بفهمیم و حتی با آن مفاهیم خود را بفهمانیم و بدتر اینکه گمان کنیم که چاره ای هم جز این نیست یا گمان کنیم که اساساً تنها همین شیوه درست است. متأسفانه جریان شرق شناسی طی قرن های متمادی از طریق انتشار کتاب و مجلات، تربیت نیروهای همسو با لایه های فرهنگی غرب و ... توانسته است متناظرهای فرهنگی شرق و غرب را به گونه ای در کنار هم قرار دهد که به بهترین نحو مبین تفوق فرهنگ غرب بر شرق باشد. نویسندگان محترم کتاب شاید در مواردی هم تلاش کرده باشند که حداقل خود را از دام مفاهیم غربی برهانند، اما به نظر می رسد که هرگز نتوانسته اند خود را از دام مفاهیم جریاناتی که خود در این کتاب از آنها تحت عنوان عرف گرایان یاد کرده اند - یعنی کسانی که تفکر فرهنگی غرب را البته به شکل مشکک و دارای شدت و ضعف در کشور ما نمایندگی می کنند مثل نویسندگان مجلات کلک، ارغوان، نگاه نو، دنیای سخن،

آدینه، گفتگو و ... [ص ۱۶-۱۷] - برهانند.

۳. نویسندگان محترم مفاهیم کلیدی تحقیق خود را تعریف نکرده اند. فقدان چنین تعریفی باعث شده تا در موارد متعددی اشتباه «خروج از بحث» را مرتکب شوند؛ مثلاً واژه «جریان شناسی» که در عنوان کتاب ذکر شده، هیچ گاه حتی به اشاره تعریف نشده است. این امر باعث شده نویسندگان محترم برخی افراد از جمله بنی صدر، آیات عظام مطهری، طالقانی و مصباح یزدی را جریان معرفی کنند، اما هرگز به قبل و بعد عمر تاریخی آنها اشاره نکنند. اساساً جریان شناسی در مقاطع کوتاه تاریخی چندان امکان پذیر نمی باشد، آیا می توان پذیرفت که جریان بودن شهید مطهری و آیه الله طالقانی محدود به فاصله زمانی تولد تا مرگ آنها بوده است، آیا می توان جریان شهید مطهری را که پس از شهادتشان بسیار پررنگ تر و مؤثرتر هم بوده، به آخرین مباحثی که در حیاتش مطرح کرده است، محدود کرد. همچنین نویسندگان محترم تعریفی از واژه کلیدی فرهنگ ارائه نکرده اند که از باب نمونه فرهنگ چه نسبتی با تفکر و تمدن و چه نسبتی با اقتصاد و سیاست برقرار می کند. فقدان این گونه نسبت سنجی ها در مقام تعریف باعث شده نویسندگان محترم در موارد متعددی از سویی مقولات فرهنگی را با مقولات سیاسی خلط کنند و از سوی دیگر تنها به محمل هایی از فرهنگ اشاره کنند که دارای نهاد، مؤسسه و ارگان مطبوعاتی اند و از محمل هایی که فاقد این گونه امورند غفلت بورزند، برای مثال آیا نمی توان این پرسش را مطرح کرد که سهم

۶. یکی از روشنفکران معاصر در خصوص این شیوه می نویسد: راهی جز جنگ زدن به دستگاه مفاهیم غربی نیست، زیرا بدون مفاهیم غربی حتی سستی ترین گروه های فرهنگی جامعه ایرانی نمی توانند سخن بگویند. اما در این باری جستن از دستگاه مفاهیم غربی باید محتاط و مبتکر بود یعنی نمی توان آن مفاهیم را به گونه ای که هستند، در مورد مواد تاریخ و تاریخ اندیشه در ایران به کار برد، بلکه باید مانند صنعت گری چیره دست در آنها تصرف کرد و آن گاه با توجه به موادی که در اختیار داریم، آن ابزارها را به کار گرفت. وانگهی باید مانند مهندسان در مواد تاریخ ایران از دیدگاه «مقاومت مصالح» نظر و این پرسش را مطرح کرد که در چه مقیاسی می توان در تدوین نظریه های جدید از آن مواد سود برد. به نظر من در شرایط کنونی برای پرداختن به تاریخ و تاریخ اندیشه راهی جز این وجود ندارد. با توجه به تجربه سده ای که گذشت، می دانیم که وضعیت تقلید دوگانه - تقلید از غرب یا موضع تقلید از سنت - نتیجه مطلوبی نداشت و نخستین موج روشن گری دینی نیز که با افشای غرب زدگی به دنبال راه برودن رفتی از این تقلید مضاعف بود، در اقدام خود از تقلید مقلدان فراتر نرفت. ایران شناسی ما - اگر بتوان به مسامحه گفت - زمانی آغاز خواهد شد که بتوانیم نخست در این ابزارها دخل و تصرف بکنیم و آن گاه آنها را به محک مواد تاریخ ایران بزنیم. «سیدجواد طباطبایی، «تأملی درباره ایران»، فصل نامه ذائقه، س ۱، ش ۲، فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۳، ص ۳۵.

محترم از ترس افراط در تمجید نیروهای دین گرا و حزب اللهی به تفریط «تقویت نیروهای اپوزیسیون نظام اسلامی» گراییده شده اند و بلکه بدتر از آن شاید بی آنکه خواسته باشند، موارد افراط خط دینی - انقلابی را به تفصیل و موارد تفریط خط اپوزیسیون را به اجمال تبیین کرده اند؛ از همین رو به نظر می رسد ادبیات کتاب مذکور بیش از آنکه یک ادبیات علمی - فرهنگی باشد، ادبیاتی اقماعی - تملطیفی نسبت به جریان های بیرونی و غیر خودی و ادبیاتی انتقادی - تخطئه آمیزی نسبت به جریان های درونی و خودی نظام اسلامی است.

۵. به نظر می رسد اساساً نویسندگان محترم بدون اینکه خود پرسش یا پرسش هایی داشته باشند، وارد این تحقیق شده اند. این امر باعث شده تا گرفتار مشکلی اساسی شوند و آن اینکه وقتی پارادایم ارزش های نویسندگان نتواند تولید سوال و پرسش کند، این پارادایم مشهورات خواهد بود که چنین رسالتی را بر عهده خواهد گرفت. نویسندگان محترم هرگز نتوانسته اند خود را از قید قالب ها، شیوه ها، مشهورات و مسلمات زمانه شان رها سازند، در نتیجه، نه تنها نتوانسته اند به جریان های فرهنگی پس از انقلاب اسلامی نگاهی بیرونی و پدیدارشناسانه داشته باشند، بلکه خود عملاً تبدیل به بازیگران این عرصه فرهنگی شده اند، البته با این حساب که چون آگاهانه بازی را شروع نکرده و بلکه بی آنکه متوجه باشند به درون گود آن افتاده اند، هرگز نتوانسته اند به یک شیوه و براساس یک مبنا و اصول عمل کنند و لذا دچار تذبذب فرهنگی شده اند. به همین علت خواننده کتاب به زحمت می تواند بفهمد که نویسندگان کتاب چگونه و با چه مبنایی می اندیشند و تحلیل می کنند، زیرا در جاهای مختلف کتاب متوجه می شوند که براساس مبانی متفاوت و به شیوه های گوناگون عمل کرده اند.

۶. گو اینکه نویسندگان محترم در فهم خود از فرهنگ دارای این پیش فرض بوده اند که تمام بخش های فرهنگ مرئی می باشند، به همین علت آنها بیشتر به دنبال محمل های ملموس برای فرهنگ بوده اند. این در حالی است که تمام فرهنگ ها دارای سنت هایی غیر مکتوب، غیر ملموس و نامرئی هستند که هر چند به ظاهر دیده نمی شوند، اما در جهت دهی کلی به رفتارهای جامعه خود کاملاً تأثیر گذارند، از باب مثال می توان از مفهومی به نام «روح قومی» نام برد که از سویی قابل رؤیت نیست و از سوی دیگر نمی توان منکر تأثیر آن در رفتارهای فردی و جمعی شد، حتی اگر نخواهیم با برخی فیلسوفان تاریخ که مدعی اند روح قومی عامل اساسی محرک تاریخ می باشد، همنا شویم.

انتشار مجله ای مثل مجله «کلک» در جهت دهی به فرهنگ پس از انقلاب بیشتر بوده یا معضل ازدیاد سن ازدواج. این در حالی است که همان محمل های نهادی و سازمانی فرهنگ هم شناسایی و اولویت بندی نشده است، مثلاً با اینکه مسلم است سازمان صداوسیما در هر کشوری بیشتر از هر رسانه دیگری در جهت دهی فرهنگی آن کشور نقش دارد، در کتاب مذکور کم ترین اشاره ای به سیاست های فرهنگی این سازمان نشده است تا چه رسد بررسی شود در دوره های مدیریتی متفاوت (هاشمی، لاریجانی و ضرغامی) چه سیری را پیموده است. می توان پرسش های دیگری را درباره برخی مؤلفه های دیگر نیز مطرح کرد، برای نمونه آیا تغییر نگرش ذائقه عنصر ایرانی به سوی سبک های خاص نثر و نظم (مثلاً شعر نو و سپید) را نباید در لایه های فرهنگی آن پی گرفت، آیا چاپ و نشر دیوان های متعدد به سبک شعر نو و سپید نشان از ظهور نسلی از شاعرانی که به زبانی جدید - که یقیناً نتیجه فرهنگی جدید است - سخن می گویند، ندارد؟ به نظر می رسد بهتر آن بود که نویسندگان محترم ابتدا به تعریف مفاهیم کلیدی تحقیق خود می پرداختند و سپس متناسب با آن تعاریف به شناسایی پایگاه های تولید فرهنگ در کشور می پرداختند و در نهایت هم مسائل فرهنگی را اولویت بندی می کردند و به تناسب اولویت شان به بحث و تحلیل می گذاشتند.

۴. گو اینکه پیش فرض نویسندگان محترم این مطلب بوده است که «انقلاب اسلامی دینی شروع شده است اما دینی ادامه نیافته است»، حداقل اگر چنین پیش فرضی هم نداشته اند، چنین مطلبی از آن القای می شود. این پیش فرض از شیوه بحث نویسندگان محترم برمی آید که هر چه از ابتدای انقلاب به جلو آمده اند، بیشتر درباره مطبوعات و جریان های عرفی گرا بحث کرده اند. مطبوعات و جریانات دین گرا. گزارش تفصیلی نویسندگان محترم از محتوای مطالب نشریه راه نو (ص ۴۴۰ - ۴۶۹) در کنار گزارش های نسبتاً تفصیلی از دیگر نشریات عرفی گرا همچون کیان، کلک، ارغنون، نگاه نو، دنیای سخن، آدینه، گفتگو، راه نو، بهمن، آینه اقتصاد، آینه اندیشه، گردون، توس، جامعه، زن، ایران فردا، خرداد و... (ص ۳۲۶ - ۳۸۲) در قبال بحث اجمالی از نشریات دین گرای چون کیهان، صبح، معرفت، کلام اسلامی، اندیشه حوزه، حکومت اسلامی و... (ص ۲۹۴ - ۳۲۵) ضمن تأییدهای فوق به خوبی نشان می دهد آنها به دنبال طرح چه دیدگاه هایی بوده اند. در خوش بینانه ترین وضعیت می توان چنین گفت که همیشه پرهیز از افراطگرایی لزوماً افتادن در ورطه اعتدال گرای نیست، بلکه گاه افتادن در ورطه تفریطگرایی است. نویسندگان